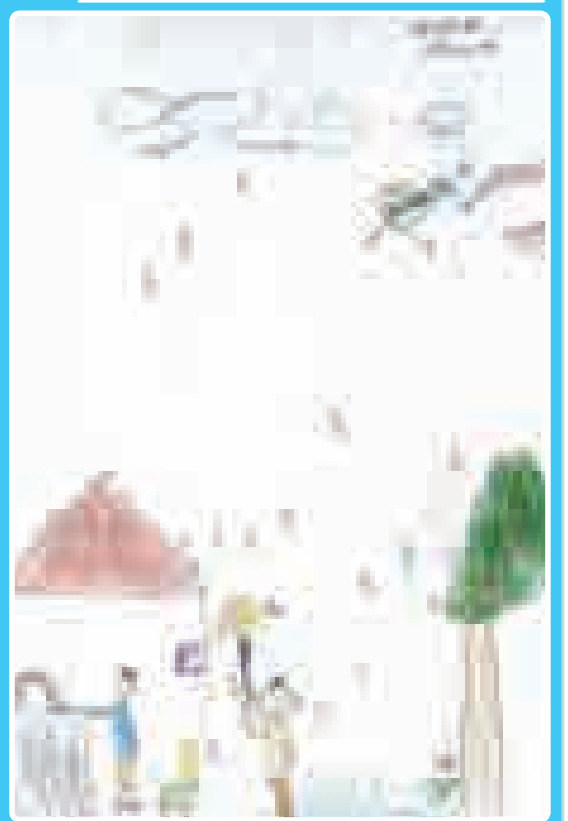


★ علی داوریان - کلاس اول



★



★ محمدحسین صفوی



★ محمدمهدی نامورحق



★ پوریا نجاری



★ فریدون طاهری تیزرو



بچه‌های عزیز

شما هم می‌توانید با کشیدن یک نقاشی زیبا آن را به کمک پدر مادرتان به دفتر روزنامه
ویا به آدرس پست الکترونیکی بفرستید، تا آن را به نام خودتان در شاپره چاپ کنیم



آدرس شاپره: همدان، خیابان مهدیه، روی روی دبیرستان شریعتی، ساختمان پیام

صندوق پستی: ۶۶۶-۶۵۱۵۵ پست الکترونیکی: shapare@hamedanpayam.com

برای چاپ عکس دانش آموزان ممتاز می‌توانید با شماره ۳۸۲۶۴۴۳۳-۰۸۱ تماس بگیرید

صفحه آخر

ایرانی آباد خواهیم ساخت

در این شماره می‌خوانید:

- آبان تاریخ ۳ واقعه بزرگ در ایران
- از کربلا تا کربلا
- «یک جای خالی»



همدان پیام
روزنامه

ویژه کودکان و نوجوانان ★ شماره ۱۷۶
شنبه ★ ۱۶ آبان ماه ۱۳۹۴
ضمیمه رایگان (روزنامه ۳۴۹۶)



آبان تاریخ ۳ واقعه بزرگ در ایران



شاپره: روز ۱۳ آبان به عنوان روز ملی مبارزه با استکبار جهانی است لذا وظیفه‌ی همه‌ی آحاد جامعه است تا در راستای نام گذاری و اثر این روز در آینده جهان قدم بردارند، زیرا که این روز نقطه عطفی در تحقق استکبارستیزی است.

برنامه های ویژه استکبارستیزی:

- ۱- برپایی پویش ضد آمریکایی دانش آموزان با شعار دروغ مساوی آمریکا، بزرگتر از فریب
- ۲- برپایی ۱۰ نمایشگاه با محتوای استکبارستیزی در مدارس به صورت هم زمان و دوره ای
- ۳- برگزاری مسابقه با عنوان تاریخ مستطاب آمریکا
- ۴- تهیه طومار برای دبیر کل سازمان ملل
- ۵- ارسال نامه برای دانش آموزان آمریکایی
- ۶- صدور بیانیه ویژه ۱۳ آبان
- ۷- تجدید میثاق دانش آموزان دختر با شهدا در برنامه ای با عنوان میزبانی دختران زینبی از شهدای گمنام.
- ۸- برگزاری نمایشگاه خیابانی با عنوان چرا مرگ بر آمریکا در محل تجمع
- ۹- راه اندازی کمپین ضد استکباری دانش آموزان
- ۱۰- برگزاری تریبون آزاد در قرارگاههای هفتگی با موضوع استکبارستیزی
- ۱۱- برگزاری نمایشگاه هایی با عنوان مدرسه انقلاب و همچنین برنامه های دیگری که ایده و ابتکارات دانش آموزان را به همراه خواهد داشت.

شاپره: روز ۱۳ آبان که در تقویم به عنوان روز مبارزه با استکبار نام گذاری شده یادآور سه واقعه مهم در تاریخ معاصر ایران است که در سه دوره مختلف رخ داده و به همین دلیل این روز را در تاریخ کشور به عنوان روزی به یادماندنی به ثبت رسانده است.

۱- تبعید امام خمینی (ره) به ترکیه در ۱۳ آبان ۱۳۴۳

۲- ۱۳ آبان ۱۳۵۷ که روز دانش آموز نام گرفت

۳- تسخیر لانه جاسوسی در ۱۳ آبان ۱۳۵۸

■ **تبعید امام خمینی به ترکیه ۱۳ آبان ۱۳۴۳**

کاپیتولاسیون یا حق قضاوت کنسولی حقی است که به اتباع بیگانه داده می شود و آنها را از شمول قوانین کشور مصون و مستثنی می کند؛ درواقع در صورت ارتکاب جرم در خاک کشور، دولت میزبان حق محاکمه آن مجرم را ندارد.

کاپیتولاسیون در ایران طی معاهده ترکمانچای برای اتباع روسیه به رسمیت شناخته شد و پس از آن برخی کشورهای استعمارگر دیگر، این امتیاز نامشروع را بعلت ضعف حکومت های قاجاریه کسب کردند. به دستور شاه، پیشنهاد آمریکا مبنی بر اعطای مصونیت قضایی به اتباع آمریکایی را به صورت یک لایحه قانونی در هیئت دولت تصویب کرد.

این خبر به حضرت امام رسید و ایشان را به خروش و فریاد واداشت به طوری که در ۴ آبان ۱۳۴۳ ایشان طی نطق تاریخی به رسوایی این اقدام ننگین پرداختند.

در شب ۱۳ آبان ۱۳۴۳، صدها

کماندو به همراه مزدوران ساواک به منزل امام در قم حمله ور شدند ایشان را دستگیر و به تهران منتقل کردند و سپس با یک هواپیمای نظامی ایشان را به ترکیه تبعید کردند. این سرآغاز هجرتی بود که ۱۴ سال بعد پیروزی انقلاب اسلامی در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ را به بار آورد.

■ **روز دانش آموز ۱۳ آبان ۱۳۵۷**

صبح روز ۱۳ آبان ۱۳۵۷، دانش آموزان در حالی که مدارس را تعطیل کرده بودند، به سمت دانشگاه تهران حرکت کردند تا صدای اعتراض خود را به گوش همگان برسانند.

این جوانان پر شور و خداجو، گروه گروه، داخل دانشگاه شدند و به همراه دانشجویان و گروه های دیگری از مردم در زمین چمن دانشگاه اجتماع کردند. ساعت ۱۱ صبح، مأموران، ابتدا چند گلوله گاز اشک آور در میان این جمعیت خروشان پرتاب کردند؛ اما، اجتماع کنندگان در حالی که به سختی نفس می کشیدند، صدای خود را رساتر کرده و با فریاد الله اکبر، لرزه بر اندام مأموران مسلح شاه افکندند. در این هنگام تیراندازی آغاز شد و جوانان و نوجوانان بی گناه، یکی پس از دیگری، در خون خود غلتیدند. در این روز، ۵۶ نفر شهید و صدها نفر مجروح شدند.

به خاطر گرمی داشت یاد و خاطره شهیدان دانش آموز، این روز در تاریخ انقلاب اسلامی به نام روز دانش آموز نام گذاری شده است.

■ **تسخیر لانه جاسوسی - روز مبارزه با استکبار جهانی ۱۳ آبان ۱۳۵۸**

در ابتدای انقلاب و زمان حکومت

دولت موقت با هدف وادار کردن آمریکا به استرداد شاه و اموال ملت ایران، دانشجویان تصمیم به اشغال سفارت آمریکا گرفتند. دانشجویان از دانشگاه های تهران در یک راهپیمایی تا سفارت آمریکا از دیوارهای سفارت بالا رفته و علیرغم مقاومت محافظین و آمریکایی ها، سفارت را به تصرف کامل درآوردند.

اسنادی که از لانه جاسوسی آمریکا به دست آمده بود چاپ شده و در اختیار همگان قرار گرفت. به محض انتشار این خبر، مردم بسیاری با خشم و انزجار مقابل لانه جاسوسی تجمع کرده و از حرکت دانشجویان حمایت کردند.

امام خمینی (ره) نیز در پیامی این حرکت را انقلاب دوم و بزرگ تر از انقلاب اول نامیدند. این حرکت دانشجویان معترض، خشم آمریکایی ها را برانگیخت و آنها که ناتوان از درک ملتی استقلال طلب و آزادی خواه بودند، دست به اقداماتی بر ضد جمهوری اسلامی ایران زدند. آنها به اقدامات جدی تری روی آوردند؛ از جمله قطع کامل روابط سیاسی در ۲۰ مهر ۱۳۵۹، حمله نظامی به ایران و تجاوز به خاک کشورمان که به شکست مفتضحانه آنها در صحرای طیس انجامید و نیز محاصره اقتصادی و بلوکه کردن دارایی ها و اموال ایران و... که هیچ کدام تاکنون در عزم ملت ایران برای مقابله با ظلم و بی عدالتی جهانی و منشا اصلی آن در جهان یعنی استکبار جهانی و آمریکا خلی وارد نکرده است.

و این گونه نام روز ۱۳ آبان برای همیشه در تاریخ ایران ماندگار شد.

برای دانشمندان کوچک

شاپره: کودکان عزیز قبل از دیدن جواب ها چی به ذهنتون میاد در مورد جواب هر چیستان؟!

- ۱- آن چیست که دو پا دارد و دو پای دیگر هم قرض می کند و می رود و کسی هم به گردش نمی رسد؟
- ۲- آن چیست که هرچه از آن برمی دارند، بیشتر می شود؟
- ۳- آن چیست که روز پر است و شب استراحت مب کند؟
- ۴- آن چیست که ورزشکاران به خاطر شکستش جایزه میگیرند؟
- ۵- آن چیست که سبز است اگر در آب بریزند، قرمز می شود؟

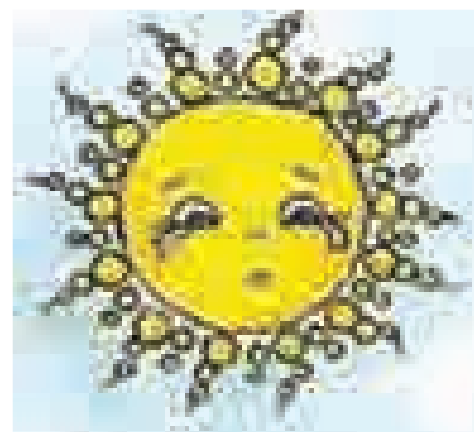


جواب:
۱- چرخ
۲- آتش
۳- شب
۴- شکست
۵- کاه

چیستان

دنیا با لبخند کودکان زیباست





از کربلا تا کربلا

شاپره: مدت‌ها از واقعه عاشورا می‌گذشت و یزید، که دشمن دین خدا بود، دستور داد تا اُسرای کربلا رو به مدینه ببرن. برای همین یکی از سربازانش رو مأمور کرد تا اسرا رو به مدینه برسونه. حضرت زینب علیهاالسلام که در میان اسرا بود، از اون مأمور درخواست کرد تا اون‌ها رو به کربلا ببره تا حضرت زینب و بقیه اهل بیت، بتونن مرقد پاک امام حسین علیه السلام و یارانش رو زیارت کنن. اون مأمور هم قبول کرد و اون‌ها روز چهلیم، یعنی اربعین به کربلا رسیدن. پس بچه‌ها، اربعین روزیه که حضرت زینب و دیگر اسیران بعد از چهل روز که از عاشورا می‌گذشت، دوباره به کربلا اومدن و مرقد امام حسین علیه السلام و یارانش رو زیارت کردن. در اون روز، حضرت زینب(س) وقتی به مزار برادرش امام حسین علیه السلام رسید، به یاد روز عاشورا افتاد و اشک از چشمانش جاری شد و با برادرش از رنج‌هایی که کشیده بود حرف زد و از دست دشمن شکایت کرد.



6



باز برای آسمون
یه ابر چاق سیاه
ابر سیاه شیطان
نشست کنار خورشید
آسمونو سیاه کرد
خورشید به ابر نیگا کرد
پرنده زود پر کشید
پاهاشو قلقلک کرد
ابر سیاه هی خندید
خنده ی ابر بارون شد

از راه رسید یه مهمون
با خنده‌های قاه قاه
دوید توی آسمون
دامنشو روش کشید
خنده ای قاه قاه کرد
پرنده رو صدا کرد
رفت تا به ابرک رسید
به خنده‌هاش کمک کرد
اشک چشاشو ندید
خورشید خانوم خندون شد

باران



کاردستی

ماهی



زیبایی به ماهی شما نمی‌دهد. می‌توانید قسمت اضافی آن را با قیچی ببرید. قسمت انتهایی مقوایی که به صورت تا زده آماده کرده اید را کمی تا زده، کمی چسب بزنید و از طرف سوراخ‌های وسط سی دی، آن را وارد کنید، به صورتی که بین دو سی دی قرار بگیرد و به خوبی بچسبد. این کار را زمانی انجام دهید که دو سی دی را بر روی هم چسبانده‌اید و هنوز چسب آن‌ها خشک نشده است. بگذارید چسب‌ها به صورت کامل خشک شود. می‌توانید برای تمیز تر شدن هر چه بیشتر کار، یک سی دی دیگر را باله چین دار و چشم و پولک بگذارید و آنرا به قسمت پشت ماهی بچسبانید.

■ چشم عروسکی
■ مقداری مقوا
■ کاغذ کاربن برای انداختن تصویر الگو بر روی مقوا
■ یک کاغذ برای کشیدن الگو

طرز درست کردن:
ابتدا سی دی را روی مقوا قرار داده و جای باله و دم را روی مقوا بکشید می‌توانید یک باله بکشید و از آن دو تا ببرید تا باله‌ها شبیه هم باشد. دقت کنید مقداری فضا برای چسباندن مقوا به سی دی در نظر بگیرید والا باله‌ها کوچک می‌شوند. روی سی دی را با ماژیک سی دی، به شکل پولک ماهی نقاشی کنید. قسمت اضافی مقوا را همانند تصویر تا بزنید اما مواظب باشید که بیشتر از چند تا نشود زیرا اگر زیاد و بزرگ باشد، جلوه‌ی

شاپره: دوستان خوبم در این کاردستی از موادی استفاده می‌کنیم که شاید دور ریختنی باشند و شاید هم زیاد از آنها استفاده نکنید، به هر حال برای درست کردن آن نیاز به موادی نیست که بخواهید برایش هزینه‌ی زیادی مصرف کنید. شما می‌توانید این کاردستی را برای خواهر یا برادر کوچکتر از خود درست کنید و آن‌ها را خوشحال کنید.

وسایل مورد نیاز
■ قیچی
■ چسب مایع (بهتر است از چسب‌هایی که داغ می‌شود استفاده کنید)
■ پونز
■ دو عدد سی دی که از آن استفاده نمی‌کنید
■ ماژیک

«یک جای خالی!»

و از پنجره بیرون را نگاه کردم. خیابان شلوغ بود. همه از مرد و زن، کوچک و بزرگ به خیابان ها آمده بودند. حتی پیرمرد سیبیلوی که سرایداره ساختمان بود.

تا خواستم چیزی بگویم مادر گفت: «خب دیگه باید برم!» پیشنهاد را بوسید و ادامه داد: «ایشالا سال دیگه!» مادر منتظر خدا حافظیم نماند و از اتاق خارج شد اما هنوز صدایش توی گوشم بود: «دیگه سفارش نکنما!» در را که پشت سرش بست صدای شکستن دلم را می شنیدم. چقدر برای امروز نقشه کشیده بودم، حیف آن

همه زحمت. با بچه های کلاس، چقدر پرچم ساختیم...

چقدر پلاکارد نوشتیم و خودمان را برای امروز آماده کردیم!... حتما تا بحال بچه ها صف بسته اند و جمع شده اند توی میدان. نمی خواستم مادر از دستم برنجد اما هرچه فکرش را هم می کردم دلم راضی نمی شد بخاطر پای شکسته ام گوشه خانه بنشینم و زل بزنم به خیابان. ساعت یک ربع به نه صبح بود. تصمیم را گرفتم و دلم را زدم به دریا. آماده شدم و چوبدستی به دست راه افتادم به سمت آسانسور. پشت در آسانسور منتظر بالا آمدن

آسانسور شدم. فایده ای نداشت انگار آسانسور دلش نمی خواست بالا بیاید. با هر زحمتی بود از پله سه طبقه را پایین آمدم و خود را با در ساختمان رساندم. پایم کمی تیر می کشید. توجهی نکردم. در را باز کردم. خیابان پر از جمعیت بود. لبخند زنان، در را پشت سرم بستم و به سمت مدرسه به راه افتادم. به انتهای خیابان دوم که رسیدم دیگر نمی توانستم راه بروم. درد پایم آنقدر شدید شده بود که نمی توانستم از جایم تکان بخورم. خواستم با ماشین خودم را به مدرسه برسانم اما خیابانها همه بسته بودند و هیچ ماشینی حق عبور از خیابان را نداشت. خواستم به خانه برگردم اما تا خانه هم فاصله کمی نبود. کنار جدول خیابان نشستم و زدم زیر گریه.

ناگهان دست گرم و مهربانی را روی شانم احساس کردم. سرم را بلند کردم. سرایدار ساختمان بود، همان پیرمرد سیبیلو؛ ویلچر به دست بالای سرم ایستاده بود. با چشملهای از حدقه در آمده به او زل زدم. خندید و قاب عکسی را که روی ویلچرش بود، برداشت و گفت: «بشین پسر!... حتما خیلی خسته شدی!، پرسیدم: شما؟... این قاب عکس؟...» اما نتوانستم حرفم را تمام کنم. لبخند روی لبهایم گم شدو با نگاه غمگینی گفت: «عکس پسرمه!... سال ۵۷ توی تظاهرات کشته شد. روی ویلچر نشستم و گفتم: «متاسفم! بی آنکه به حرفهایم توجهی داشته باشد ادامه داد: «آنوقتها یک مامور شهربانی بودم و...» اشکهایم را با گوشه آستینش پاک کرد ویلچر را حرکت داد و گفت: «از اون سال به بعد هر سال توی راهپیمایی شرکت می کنم، به اطرافم نگاه کردم و گفتم: «مدرسه من از اونظر فه! خندید و گفت: «مدرسه؟... مگه نمی خوای بری راهپیمایی؟، گفتم: «چرا؟ ولی اینطوری نمی تونیم تو اینهمه آدم پیداشون کنیم... گم می شیم!، پیرمرد سیبیلو قهقهه ای زدو گفت: «مگه آدمم تو خونش گم میشه؟... پسرم هدفمون راهپیماییه!... مهم نیست که کجای این جمعیت وایسادی؟!... مهم اینکه جات خالی نمونه! حق با او بود خندیدم و گفتم: «ممنون پدر بزرگ که نداشتید جام خالی بمونه! دستی به سرم کشید و گفت: «این تنها کاریه که برای زنده نگهداشتن پسرم ازم بر میاد!،

* لیلا صادق محمدی



لطیفه های کودکانه

یه روز دو تا تنبل میرن بانکی میزنن، اولی میگه بیا پولارو بشمریم. دومی میگه: ولش کن فردا رادیو میگه!

یه پسر به دوستش میگه: بیا بریم دریا. دوستش میگه: نه اگه غرقشم مامانم منو میکشه!

طرف جلوی یک عابر بانک ایستاده بود و التماس می کرد: تو می تونی دو میلیون تومان به من قرض بدی، می دونم که داری، کمکم کن، به خدا بهت بر می گردونم!

پدر پسرشو میفرسته دانشکده افسری، دوستاش بهش میگن: درس پسرت که خیلی خوبه بود، بهتر بود می گذاشتی دکتر یا مهندس بشه؟ پدر میگه: نه، آخه میخوام وقتی درسش تموم شد باهم کلانتری باز کنیم!

پسر مهربان داشت نوار خالی گوش میداد و بلند بلند گریه میکرده، بهش میگن چرا گریه میکنی؟ میگه: دلم واسه خواننده اش میسوزه، طفلکی لال بوده!

آقای فراموشکار میره دکتر میگه آقای دکتر من فراموشی گرفته ام. دکتر میگه: چندوقته این بیماری رو دارین؟ آقای فراموشکار میگه: کدوم بیماری؟

رنگ کنید



مرحله به مرحله نقاشی را با دقت بکشید

